

امام علی^(ع) و خاندانش در شاهنامه فردوسی و داستانهای حماسی

□ دکتر منصور رستگار فسایی - استاد دانشگاه شیراز

محمود که:

چو اندر تبارش بزرگی نبود

نیارست نام بزرگان شنود^۱
در این گفتار ما برآنیم که وجوه متنوع تأثیر علی و خاندانش را ذهن فردوسی و در شاهنامه و در ذهن مردم ایران را در ۹ نکته به اختصار بازگو کنیم:

۱- دلبستگی شدید فردوسی به حضرت علی و خاندان او به حدی است که در عین حال که به قول سپهبد شهریار می‌داند که «تو مرد شیعی و هر که تولی به خاندان پیامبر کند، او را دنیاوی بهیچ کاری نرود که ایشان را خود زفته است»^۲ اما در همان آغاز کتاب به بیان صریح اعتقادات مذهبی خود به اهل بیت می‌پردازد و علی را «وصی» پیامبر می‌نامد و همین امر آتش خشم محمود را برمی‌افروزد و زبان طعن مشاوران وی را می‌گشاید تا او را رافضی و معتزلی بخوانند. این بخش شاهنامه نه تنها برای محمود حساسیت برانگیز بود که پس از وی برای بسیاری از خوانندگان و نسخه برداران شاهنامه نیز که شیعی یا سنی بودند فرصتی فراهم آورد تا بیتهایی را بر این بخش از اشعار فردوسی بیفزایند یا از آن بکاهند تا به نوعی در شدید ساختن یا کمرنگ نمودن عقاید فردوسی برخوانندگانش تأثیر بگذارند. و بهمین جهت است که می‌بینیم حذفها و الحاقاتی که در این بخش از شاهنامه وجود دارد از هر جای دیگر این اثر بیشتر است و انگیزه این امر نیز جز احساس مذهبی و دفاع از عقاید شیعی یا حمله بدان نیست.^۳ و حتی گاهی کار این تغییرات به دستکاریهای می‌انجامد مثلا به ابیات زیر بنگرید:

که من شهر علمم، علیم دراست

درست این سخن قول پیغمبر است...

اگر مهرشان من حکایت کنم

چو محمود را صد، حمایت کند...

در بعضی نسخه‌های شاهنامه بیت دوم را به

این صورت تغییر داده‌اند که:

چو من از محمد حکایت کنم

چو محمود را صد حمایت کنم

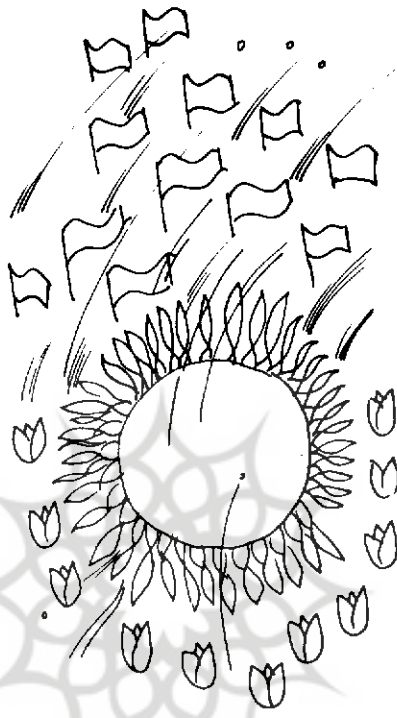
اما بلافاصله پس از آن می‌خوانیم:

منم بنده هر دو تا رستخیز

اگر شه کند پیکرم ریز ریز

و کاتب فراموش کرده است که اگر علی به

محمد تغییر یابد نفر دومی وجود ندارد که



به پیشندگان آفریننده را

بنیین، مرنجان دو بیننده را

و سلطان محمود مردی متعصب بود در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد... و فردوسی محمود را هجا کرد...^۴، اما آنچه در تاریخ سیستان آمده است دیگر ناظر بر اختلاف مذهبی نیست که منوط به نگرش نژادی و محتوای پهلوانانه ایرانی شاهنامه است: «وحدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه به شعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید... محمود وزیر را گفت این مرد مرا به تعریض دروغزن خواند وزیرش گفت بیاید کشت...^۵، که این حکایت یادآور بیتی است از فردوسی درباره

همچنانکه پهلوانان و دلاور شاهنامه، نماد استواری و یابرداری سلحشورانه ملت ایران در برابر سلطه جویبها و تهاجمات بیگانگان و نماینده روح همبستگی و هدفهای گروهی مردم ما در طول تاریخ به شمار می‌آیند، دلبستگی به حضرت علی (ع) و خاندانش نیز بازگو کننده حق طلبی دینی و مذهبی و واکنش خردمندانه فردوسی و معاصرانش در برابر سلطه خلفای بغداد و نفوذ ایشان در دربار سلاطین غزنوی و به تعبیری، ستیزی دینی و سیاسی به حساب می‌آید که ریشه در علایق کهن مذهبی و ملی مردم روزگار فردوسی دارد. به همین جهت از همان روزی که ملت ایران، شاهنامه را می‌شناسند و جادوی سخن فردوسی او را افسون می‌کند، شاهنامه و فردوسی با ۲ انگیزه که چون شیر و شکر به هم درآمیخته‌اند، ذهن مردم ما را به خود مشغول می‌کنند:

۱- شاهنامه حماسه‌یی پر شور است که بر مبنای حق طلبی و از جان گذشتگی دلاوران و سلحشوران ایرانی پرداخته شده و فرهنگ و تاریخ و باورهای ارزشمند ملت ایران را باز می‌نماید و سند ملی مردم ماست.

۲- فردوسی شاعری شیعی است که بیش از سی سال عمر خود را صرف نظم شاهنامه کرده است و در اعتقاد مذهبی خود سخت استوار است و محمود غزنوی صرفا به دلیل اختلاف مذهبی و سیاسی، حق او را نشناخته و آن چنان حماسه سرای بزرگ را پاداش شایسته نبخشیده است: بدین ترتیب در مشکلاتی که برای فردوسی پیش می‌آید هر یک از این دو عامل به نحوی تأثیر دارند:

۱- مراغمز کردند کان بر سخن

به مهر نبی و علی شد کهن

من از مهر این هر دوشه نگذرم

اگر تیغ شه بگذرد بر سرم

مرا سهم دادی که در پای پیل

تنت را بسایم چو دریای نیل

نترسم که دارم ز روشن دلی

به دل مهرجان نبی و علی^۱

۲- «فردوسی... روی به حضرت نهاد و [شاهنامه را] عرضه کرد و قبول افتاد... محمود با آن جماعت تدبیر کرد... گفتند... او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند:

فردوسی بگوید منم بنده هر دو... در این بخش از مقدمه شاهنامه فردوسی پس از تمهید مقدمه‌ای و بعد از آنکه زبان به ستایش پیامبر می‌گشاید و دین و دانش را در رستگاری و رهایی می‌نامد و توصیه می‌کند که اگر می‌خواهی دلی نزنند و تنی مستمند نداشته باشی و از هر بدی رها شوی و سرت به دام بلا نیفتد، با توجه و عمل به گفتار پیامبر، راه راست را برگزین و راز راه راست این کلام رسول خداست:

که من شارستانم (شهر علم) علیم دراست
درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست
تو گویی دو گویشم پر آواز اوست
و بدین ترتیب فردوسی با آوردن نام علی، رازی را باز می‌گوید که گوئی حضرت رسول در گوش هوش او خوانده است و آن دل بستگی به اهل بیت و درست بودن راه و روش آنها بنا بر عقاید شیعی دوازده امامی فردوسی است که در قالب تمثیلی دلپذیر بدین سان بیان می‌شود و نتیجه می‌گیرد که سفینه نجات و فرقه ناجیه جز علی و اهل بیت و پیروان او نیستند:

منم بنده اهل بیت نبی
ستاینده خاک پای «وصی»
حکیم این جهان را چو دریا نهاد
برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی بر او ساخته
همه بادبانها برافراخته

یکی بهن کشتی بسان عروس
بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی
همان اهل بیت نبی و «وصی»
خرمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا وین ناپدید
بدانست کو موج خواهد زد
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
به دل گفت اگر با نبی و «وصی»
شوم غرقه، دارم دو یاروفی
همانا که باشد مرا دستگیر

خداوند جوی می و انگبین
همان چشمه شیر و ماء معین
اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و «وصی» گیر جای
گرت زین بدآید گناه من است
چنین است و این دین و راه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک بی حیدرم
نباشد جز از بی پدر دشمنش
که یزدان به آتش بسوزد تنش
هر آنکس که دردش بغض علی است
از او زارتر در جهان زار کیست
نگر تا نداری به بازی جهان
نه برگردی از نیک بی همراهن

همه نیکیت باید آغاز کرد

چو با نیکنمان بوی هم نورد...^۲
ملاحظه می‌شود که فردوسی خردمند، در ابیات فوق سفینه نجات را در دریائی طوفانی وصف می‌کند که رسول خدا و علی و خاندان وی در آنند و خردمند، یقین دارد که اگر خود نیز بدان کشتی پناه جوید، آن دو یار وفادار او را از غرق شدن خواهند رهانید و درحالی که با دلی سرشار از اعتماد و با بیانی حماسی خود را خاک پای حیدرمی‌شناسد، او را «دروازه شهر علم» و «همراهی نیک‌پی» و «نیک‌نام» و «وصی» رسول خدا و «خداوندجوی می و انگبین» و «چشمه شیر و ماء معین» می‌شناسد که پیروی از او نجات دو جهانی را نصیب می‌سازد.

فردوسی علی را «حیدر»، «جفت بتول» و «ستوده رسول خدا»، «سرانجمن»، «ولی» و «شفیع روز محشر» می‌شناسد:

چهارم علی بود جفت بتول
که او را به خوبی ستاید رسول^۸
از او بر روان محمد درود
به یارانش بر هر یکی بر فرود

سرانجمن بد زیاران علی
که خواندش پیسیر علی ولی
همه پاک بودند و برهیزگار
سخنهای او برگزشت از شمار^۹
و گرد دلت هیچ مهر علی است
ترا روز محشر به خواهش ولی است^{۱۰}
هزاران درود و هزاران ثنا
ز ما آفرین یاد بر مصطفی

و بر اهل بیتش همیدون، چنین
همی آفرین خوانم از بهر دین^{۱۱}
اما شاید در میان اوصاف شاهنامه، از حضرت علی بر معنی ترین کلمه‌یی که فردوسی به کار برده و خشم محمود را برانگیخته و اسباب منازعات بسیار فلسفی و کلامی را فراهم آورده است کلمه «وصی» برای وصف حضرت علی (ع) باشد، استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی در مقاله‌یی متمتع و بسیار فاضلان به بیان پاسخ این سؤال می‌پردازند که: «چرا فردوسی لفظ مبارک وصی را بدون هیچ قید و قرینه‌ای که آن را از همان مراد و مقصود معهود شیعه اثنی عشری خارج سازد، این قدر تکرار می‌فرماید و در شعر خود می‌گنجاند و نام مبارک علی را ذکر نمی‌فرماید و چرا با آنکه از لحاظ وزن و قافیه فرقی میان «علی» و «وصی» نیست خود را موظف و مقید به همین لفظ «وصی» و تکرار آن می‌سازد... اگر در سرتاسر شاهنامه هیچ دلیل دیگری بر تشیع دوازده امامی فردوسی جز همین يك کلمه نباشد، آدله دیگر را همین يك کلمه کفایت می‌کند چرا که آنچه خوبان همه دارند این لفظ به تنهایی دارد و به اصطلاح واحد کالف است... و فقط همین کلمه است که فردوسی را از

نظر محمود انداخت و همان لفظ «وصی» برای محکوم شمردن فردوسی کافی بود زیرا بنا بر کتب صحاح و مسانید و دیگر کتب معتبر اهل سنت، همان قدر که حدیث در فضائل و مناقب ابوبکر و عمر و عثمان وارد شده...^{۱۸۹} حدیث نیز در فضائل حضرت علی (ع) آمده است بنا بر این اظهار محبت و ارادت فردوسی به اهل بیت چیزی نبوده است که سلطان محمود را خشمگین سازد... بنا بر این نه «هفتاد کشتی» و «نه خوب کشتی» و «نه بغض علی» و نه «خداوندجوی می و انگبین» خشم سلطان محمود را برنیزنگیخته است و فقط همان کلمه «وصی» و تکرار مرتب آن است که خشم محمود و اطرافیان او را بر ضد فردوسی برانگیخته است زیرا در همین کلمه جامعه است که اصول عقاید شیعه اثنی عشری (ونه شیعه زیدی و کیسانی) یعنی: (۱- عصمت ۲- نص ۳- فضیلت ۴- انحصار امامت در عدد ۱۲)، جمع است و تجلی می‌کند و فردوسی با این کلمه نه تنها صریحا تشیع خود را اعلام می‌کند و عدم اعتقاد خود را به مذهب سلطان محمود ابراز می‌دارد، بلکه او را به بد مذهبی نیز منسوب می‌کند، بعلاوه آنچه درباره کشتی و جوی می و انگبین و چشمه شیر و ماء معین و بغض علی فرموده، دلیل قاطع دیگری بر تشیع اثنی عشری اوست و همه عینا ترجمه احادیثی است که در کتب سنی و شیعه هر دو آمده است...^{۱۲} استاد، در معتزلی بودن فردوسی نیز اظهار نظر فرموده اند که معمولا دلیل اعتزال فردوسی را این بیت گفته‌اند:

به بینندگان آفریننده را
نبینی، مرتجان دو بیننده را
که اولاً: «مشاوران محمود گویا فراموش کرده بودند که قرآن مجید هم به صراحت فرموده است: لا تدرکه الا بصار».

ثانیاً: معتزله به «وعد و وعید» و «خلود در جهنم» و «عدم موضوعیت شفاعت» اعتقاد جازم دارند و بدیهی است که اگر فردوسی معتزلی بود، نمی‌گفت:

اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و وصی گیر جای...
... همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سربر^{۱۳}
درباره بیت:
خداوند جوی می و انگبین
همان چشمه شیر و ماء معین
نیز باید گفت که بنا بر روایت‌های شیعه امامیه این امر از عنایات خاصه حق تعالی بر امیرالمؤمنین علی در بهشت است و از لحاظ قدمت نسخه و آمدن آن در ترجمه بنداری نیز حجیت کامل دارد.^{۱۴}
اما آنچه درباره رافضی بودن فردوسی آمده است به قول استاد «از اوائل قرن دوم کلمه

«رافضی» به شیعیان اثنی عشری بیشتر اطلاق می شده است تا به دیگر فرق شیعه»^{۱۵}

۲- از دلیستگی فردوسی به علی و اهل بیت و نفوذ باورهای این شاعر در مردم ما داستانهائی در گوشه و کنار کشور باقی مانده است. مثلا اینکه حضرت علی چشم فردوسی را بینا کرد و به او زبان گویا و گوش شنوا بخشید تا «شاهنامه را بنویسد»^{۱۶} یا اینکه چون فردوسی پذیرفت که شاهنامه را به نظم درآورد نگران بود که مبادا نتواند شاهنامه را تمام کند روزی به کنار چشمه ای رفت و وضو ساخت و با گریه و زاری رو به درگاه خدا آورد و به خواب رفت و حضرت علی را در خواب دید و از او یاری خواست حضرت او را فرمود من ترا علم و حکمت الهی دادم و یاری می دهم تا ایران را زنده کنی. ایران از من است و من از ایران... و فردوسی بعد از سی سال توانست شاهنامه را تمام کند...^{۱۷}

۳- در ذهن مردم ما، علی و خاندانش همانند پهلوانان و قهرمانان حماسه های ملی و براساس همان الگوها نگریسته می شوند که اگر چه برخی از آنها بگلی دور از حقیقت تاریخی است و افسانه محض است اما بر اثر اخلاص شدید مردم ما به حضرت علی و خاندانش در میان مردم رواج یافته است در این موارد اینان با همان روحیات قهرمانان ملی و حماسی، با دیوان و ازدهایان و دشمنان روبرو می شوند و می ستیزند، گاهی تغییر چهره می دهند و در سیمای شیران و ازدهایان جلوه می کنند آن چنان که انسان تصور می کند که اینان قهرمانان شاهنامه فردوسی یا گرشاسب نامه آسندی هستند. گوئی پردازندگان این قبیل داستانهها خواسته اند که قهرمانان دینی آنان، علاوه بر ارزشهای باطنی و معنویت و تقوای خاص خود، دارای ارزشهای سلحشورانه و دلاورانه پهلوانان ملی نیز باشند تا کمالی مضاعف بیابند و گاهی نیز قهرمانان ملی را تا مرز تعارض با قهرمانان دینی به پیش برده اند اما بالاخره به نوعی آشتی و سازش در میان آنها رضایت داده اند از آن جمله است بیش از ده روایت مختلف که در روایات ملی درباره علی و رستم در کتاب مردم و شاهنامه از شادروان انجوی شیرازی آمده است که اساس آنها بر این است که قهرمانان حماسه های ملی در خدمت حضرت رسول، علی و اهل بیت هستند: «می گویند رستم و رخش او در همان چاهی که رستم کشته شد در خوابند و هر وقت حضرت حجت (ع) ظهور کند اولین سواری که در رکاب آن حضرت شمشیر خواهد زد رستم دستان خواهد بود که سوار بر رخش خود با سلاح تمام، بیرون خواهد آمد و در خدمت قائم آل محمد و کمر بسته آن حضرت خواهد بود...»^{۱۸}

«... کلینی علیه الرحمه، از سعد اسکاف، روایت کرده است که به خدمت حضرت امام

محمد باقر(ع) رفته، رخصت طلبیدم، فرمود باش، آنقدر ماندم که آفتاب گرم شد، پس جماعتی بیرون آمدند باروهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خزد در سر، چون داخل شدم فرمود ایشان برادران شما باند از جن، پرسیدم که بخدمت شما می آیند؟ فرمود: بلی، می آیند و از مسائل دین و حلال و حرام خود سؤال می نمایند و از حضرت باقر(ع) روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین بر منبر مسجد کوفه نشستند بودند، ناگاه ازدهایی از مسجد داخل شد، مردم برخاستند، آن را بکشند، حضرت فرمود معترض آن مشوید، آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد، حضرت اشاره فرمودند باش، تا از خطبه فارغ شدند، پرسیدند تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی پدرم مرد و مرا وصیت کرد، بخدمت تو آمی و آنچه رای تو اقتضا نماید بآن عمل کنم، و آنچه فرمائی، اطاعت کنم، حضرت فرمود: تو را وصیت می کنم بتقوی و پرهیزکاری و امر می کنم برگردی و جانشین پدر خود باشی که من تو را از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم، راوی به حضرت باقر عرض نمود که اکنون عمر به خدمت تو می آید، اطاعت تو بر او واجب هست؟ فرمود بلی.^{۱۹}

استاد باستانی یاریزی در کتاب ازدهای هفت سرستانی کوتاه از ازدهای هفت سر نقل می کند که به اعتقاد مردم هنگو، (روستانی در نزدیک پاریز کرمان) در این روستا می زیسته است و بدست حضرت علی سنگ شده است:

قرنها و سالها پیش مردم این قریه، آنها را که شها از کوه هیزم می آوردند، دیده بودند حیوانی سه منگ را، که در دل شب آهسته، برکنار کوه می غلظد و برای آب خوردن بر سرچشمه می آید البته صبحگاهان که مردم بر سرچشمه می رفتند، اثری از آن حیوان نبود، پیرمردان قوم آهسته با خود، نجوا می کردند و حدس می زدند که حیوانی مخوف همسایه آنها شده است، و پنهانی گه گاه به زبان می آوردند که برین بوم ما، یکی ازدهاست. آنها شنیده بودند که، ازدها حیوانی سه منگ است و آتش ازدهانش بیرون می زند و به نیروی نفس و جاذبه دهان خود، ممکن است آدمیزاد را به خود بکشد و ببلعد نشانی هائی که هیزم کش ها می دادند حکایت از وجود ازدهائی سهمگین بر دامنه کوهستان داشت... دختران با زبان ساده دهاتی، می گفتند «شبی مادری پیر که بیمار بود از فرزندان خود آب خواست، دو دختر او متوجه شدند که در کوزه آب نیست زیرا آن روز فراموش کرده بودند که از چشمه آب بیاورند، دختر بزرگ و کوچک با وجود مخالفت مادر بیمار هراسان و لرزان عازم چشمه شدند، همانطور که حدس می زدند، ازدها در کنار چشمه خفته بود، ازدهان و

چشم او آتش می بارید، بی امان، دهان گشود و هر دو را به خود کشید، دختران معصوم بی اختیار فریاد زدند: یا علی، نیروی غیبی مدد کرد مولا با ذوالفقار، سر رسید و بی امان شمشیر را حواله ازدها کرد، فریاد سهمگین برخاست، ازدهایی درنگ به سنگ تبدیل شد، همان لحظه، حلقه ای از سنگ بر دامنه کوه، جای گرفت، مردمان ده سراسیمه بیرون پریدند و دختران را که در دهان ازدها سنگ شده، محبوس مانده بودند، از سوراخ بینی او بیرون کشیدند. از آن روزگار باز مردم این دهکده در سوراخهای سنگی که حدس می زدند، سوراخ بینی ازدهاست، شمع روشن می کنند.^{۲۰}

* در خاورنامه منثور نیز داستان ذوالفقار علی و ازدها راجنین می خوانیم: «... اما چند کلمه از جناب مولا بشنو که از سر «پنج راه» باقیتر، از طلوع صبح روان شدند، اما رسیدند به پای قلعه... صدا از ازدها بلند شد که آدمیزاد به کجا می آئی، قنبر رسید، مولا ذوالفقار را انداخته، چرخ زد، آنها هم به صورت ازدهائی شد و برابر او ایستاد و آتش باریدن گرفت، هر چند آتش بارید، ذوالفقار به کام کشید یکدفعه صدای رعد و برق بلند شد، از میان رعد و برق، صدایی بلند شد که سوختم، بعد، دیدند که یک پیر ساحری آنجا سوخته است و علامت قلعه هم برطرف شد.»^{۲۱} و از داستانهای حضرت علی و رستم جهان پهلوان هم زیاد نقل شده است:

* «می گویند روزی رستم با ازدهایی روبرو شد و هر چه جنگید دید که حریف ازدها نمی شود... به درگاه خداوند نالید که خدایا مرا در پیش دلاوران ایران شرمنده مکن، او را خواب در ربود و در خواب ندائی به گوشش رسید که ای رستم! مرگ این ازدها در دست کسی است که نام اسپش دلدل و نام شمشیرش ذوالفقار است و در زمان پیغمبر آخر الزمان خواهد رسید، رستم نالید که خداوندا این چگونه مردی است؟ ندا آمد ای رستم او علی شیر خدا است و این ازدها را در شش ماهگی خود پاره خواهد کرد، رستم نالید و آرزو کرد که خدایا کاش من آن حضرت را درمی یافتم، این درخواست رستم قبول شد و حضرت را زیارت کرد و باز هم زنده خواهد ماند تا در رکاب اولاد علی شمشیر زند...»^{۲۲}

* «هر وقت حضرت علی(ع) جنگ می کرد و پیروز می شد، حضرت محمد(ص) به او می گفت یا علی امروز جنگی رستمانه کردی تا اینکه روزی از آن حضرت خواست تا رستم را به او نشان دهد، حضرت رسول نشانیهای رستم را به حضرت علی دادند و از آن روز به بعد حضرت در جستجوی رستم بودند تا آنکه در نزدیک ری شخصی را دیدند که همان رستم بود، او را به نبرد دعوت فرمود و به زور آزمائی پرداختند، حضرت علی به قدرت خداوند از رستم زورمندتر بود ولی حضرت

علی دلاوری و پهلوانی رستم را پسندید اما چون به خدمت پیغمبر بازگشت گفت رستم هم دلاور بود ولی من به قدرت خداوند بر او پیروز شدم» ضمناً از اعتقادات مردم است که می گویند رستم و کیخسرو نمرده اند بلکه در خدمت حضرت صاحب الزمانند و وقت ظهور در رکاب آن حضرت، شمشیر خواهند زد.^{۲۳}

۴- درباره حضرت عباس علمدار واقعه کربلا، در شاهنامه داستان مشابهی وجود دارد و آن به دندان گرفتن درفش به وسیله بیژن است که در یادگار زریران نیز همانندی دارد که در آنجا چون دست «گرامی» در نبرد قطع می شود او نیز درفش را با دندان می گیرد.^{۲۴}

«در روز عاشورا حضرت عباس برای آوردن آب می رود که دست راستش را قطع می کنند او می جنگد و دست چپش را نیز از دست می دهد اما بهرحال بود مشک آب را چرخاند و خودش را روی آب انداخت...»^{۲۵}

۵- درباره علاقه و انتساب افراد خانواده عصمت و طهارت به ایران و ایرانیان نیز روایات متعددی وجود دارد از حضرت رسول روایت می کنند که چون باذان فرمانروای ایرانی یمن به وی ایمان آورد، «لشکر فارس که با وی بودند همه ایمان آوردند و مسلمان شدند، سید (حضرت رسول) خرم شد و سخت شادمان شد و گفت انتم منا والینا اهل البیت. گفت شما که اهل فارس اید از ما اید و حرمت شما پیش من همچون حرمت اهل البیت است و این سبب آن بود که رسولان باذان گفتند یا رسول الله الی من نحن؟ گفتند ما را به کی باز خوانند آنگاه سید علیه الصلوه والسلام ایشان را گفت انتم منا والینا اهل البیت. گفت شما را به من باز خوانند همچنانکه اهل البیت را به من باز خوانند و از این جهت بود که بعد از آن چون سلمان به خدمت سید علیه الصلوه والسلام رسید، در حق وی گفت سلمان منا اهل البیت: حرمت سلمان چون حرمت اهل البیت من است.»^{۲۶} و باز در همین کتاب آمده است که «چون سلمان رسم عجم دانست گفت یا رسول الله حوالی مدینه خندقی باید کندن تا لشکر که درآیند بر ما هجوم نزنند از بهر این در عجم هیچ شهری بی خندق نباشد، حضرت رسول به اشارت سلمان، بفرمود تا آن خندق برکنند بعد از آن جمع مهاجر گفتند که سلمان از ماست وانصار گفتند که سلمان از ماست بعد از آن پیغمبر علیه السلام گفت: سلمان منا اهل البیت یعنی سلمان نزد من همچون اهل بیت من است.»^{۲۷}

۶- انتساب افراد ایرانی به خاندان علی و بالعکس نیز از مسائل مشترک ایرانیان و اهل البیت است در فارسانامه ابن بلخی ازمون نثر

قرن ششم هجری آمده است که: «پیغمبر علیه السلام گفته است ان الله خیرتین من خلقه، من العرب قریش و من العجم فارس، یعنی کی خدای را دو گروه گزیند از جمله خلق او، از عرب قریش و از عجم فارس، و پارسیان را قریش العجم گویند و علی ابن الحسین را که معروف است به زین العابدین، ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دو برگزیده به حکم آنکه پدرش حسن بن علی بود و مادرش شهربانویه بنت یزد جرد الفارسی و فخر حسینیان بر حسینیان از این است که جدّه ایشان شهربانویه بوده است و کریم الطرفین اند... پیغمبر علیه السلام را پرسیدند کی چراغاد و نمود و مانند ایشان زود هلاک شدند و ملک پارسیان دراز کشید با آنکه آتش پرست بودند، پیغمبر (ص) گفت از بهر آنکه آبادانی در جهان دادگسترند میان بندگان.»^{۲۸}

۷- در متون مختلف، به فارسی دانی حضرت رسول، حضرت علی و بعضی از امامان اشاره رفته است در فارسانامه ابن بلخی می خوانیم: «...در قرآن يك لفظ پارسی است و این از غریب است و آن «سجیل» است... و پیغمبر ما بسیار لفظ پارسی دانستی و چند لفظ گفته است که معروف است و در ستایش پارسیان خبر مأثور است از پیغمبر (ص) که لوکان هذا العلم معلقاً بالثریا، لئلا رجال من فارس یعنی اگر این علم از ثریا آویخته بودی مردانی از پارس بیافتندی»^{۲۹}.

۸- در روایتهای نقالان و داستانهای که در زورخانه ها نقل می شده است نیز توجه به داستانهای ملی و مخصوصاً علاقه مردم به علی و خاندان وی کاملاً مشهود است علی شاه مردان و سلحشوران است و «رستم را می بینیم که نماز شام می گزارد و یا سهراب در یکی از عرصه ها ناگهان به آیه ای از قرآن استناد می کند»^{۳۰}.

۹- در بسیاری از حماسه های دینی ایرانی نیز علاقه شدید ایرانیان به اهل بیت در منظومه هایی به سبک و سیاق شاهنامه منعکس شده است که در آنها زندگی و جنگهای حضرت رسول، حضرت علی و برخی از ائمه عظام به شیوه داستانهای حماسی بر طبق همان الگوها و خوارق عادات به نظم آمده است. که از آن جمله اند:

- ۱- خاوران نامه از ابن حسام، در شرح احوال و داستانهای جنگها و فتوحات علی ابن ابیطالب و نبردهای آن حضرت با دیوان و اژدهایان. این کتاب در ۸۳۰ هجری به پایان رسیده است.
- ۲- صاحبقران نامه در داستان سیدالشهداء حمزه که به سال ۱۰۷۳ به نظم درآمده است و ناظم آن معلوم نیست.
- ۳- حمله حیدری در زندگی حضرت رسول و علی ابن ابیطالب و ائمه اثنی عشر و حضرت صاحب الزمان از میرزا محمد رفیع خان با ذل:

پس از مصطفی مدح شیر خدا بود نزد ارباب عرفان روا به مدح علی خامه سر می کنم زمین تا فلک برگهر می کنم...

زجولانگه غیب بیرون خرام بیرون آر تیغ علی از نیام سر دشمنان از بدن دور کن برای دل دوستان سوز کن
۴- حمله راجی از ملا بمانعلی کرمانی که به «حمله حیدری» راجی نیز معروف است و در ۱۲۷۰ به چاپ رسیده است.^{۳۱}

۵- خداوندنامه صبای کاشانی که مفصل ترین حماسه دینی شیعی است و در شرح احوال حضرت رسول و جنگهای حضرت علی است.

۶- اردی بهشت نامه از سروش اصفهانی در وصف حضرت رسول
۷- جنگنامه از آتشی در شرح جنگهای علی علیه السلام.

۸- داستان علی اکبر و قاسم بن حسن از شاعری به نام محمد طاهر بن ابوطالب^{۳۲}
توضیحات

- ۱- از هجوتنامه منسوب به فردوسی به نقل از صفحه ۱۸۷ حماسه سرایی در ایران
- ۲- چهار مقاله نظامی عروضی به تصحیح قزوینی، ص ۴۹
- ۳- تاریخ سیستان ص ۷ و ۸
- ۴- تاریخ ادبیات در ایران جلد اول، دکتر صفا، ص ۴۸۵
- ۵- چهار مقاله نظامی عروضی، به تصحیح قزوینی، ص ۵۰
- ۶- برای اطلاع از کیفیت این تغییرات رجوع شود به شاهنامه تصحیح خالقی مطلق، جلد اول، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ و شاهنامه چاپ سکوج ۷
- ۷- این ابیات در چاپ خالقی ۹ بیت است در حالیکه در چاپ انستیتو خاورشناسی ۱۷ بیت است، رک ص ۹ ج ۱ تهران، ۱۹۷۱
- ۸- شاهنامه چاپ خالقی مطلق ج ۳ ص ۱۰
- ۹- شاهنامه، مول ۵/۵۱/۸
- ۱۰- همانجا ۶/۱۲۲/۹۸۵
- ۱۱- همانجا ۹۱۷ و ۷/۲۵۲/۹۱۶
- ۱۲- استاد دکتر مهدوی دامغانی، مذهب فردوسی، گلچرخ، شماره ۹، ۸، بهمن و اسفند ۷۲ ص ۱۳
- ۱۳- همانجا
- ۱۴- همانجا
- ۱۵- همانجا
- ۱۶- مردم و فردوسی، شادروان انجوی شیرازی ص ۱۱۰ و ۱۱۱
- ۱۷- همانجا ص ۱۲
- ۱۸- مردم و شاهنامه ص ۱۵۶
- ۱۹- اژدها در اساطیر ایران، دکتر منصور رستگار ۲۳۴
- ۲۰- مردم و شاهنامه ص ۱۶۱
- ۲۱- همانجا ص ۱۱۲
- ۲۲- همانجا ص ۱۶۰
- ۲۳- خالقی مطلق، حماسه سرای کهن، ص ۲۶
- ۲۴- بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۰
- ۲۵- رفیع الدین اسحق بن محمد بن همدانی، سیره رسول الله، ص ۹۳
- ۲۶- همانجا ص ۲۴۰
- ۲۷- فارسانامه ابن بلخی، لسترنج، ص ۵۴
- ۲۸- همانجا ص ۷
- ۲۹- داستان رستم و سهراب از مرشد عباس زریری به کوشش دکتر دوستخواه ص پنجاه و یک
- ۳۰- حمله حیدری با ذل ص ۵
- ۳۱- حماسه سرایی در ایران صفحات ۳۷۷ تا ۳۹۰